

مجتبی صفدری

سن: ۴۳

کارشناسی ارشد

استان گیلان ، رشت

### « خانه ی امراض »

آنفلوآنزا خیلی هیجان زده بود و داشت تند تند حرف می زد و لابلای حرفاش همونطور یه ریز داشت تپق می زد و هرچی هم که بهش اشاره می کردم که بابا داری چرت و پرت می بافی باز انگار نه انگار . به هر حال از یه ویروس تازه به دوران رسیده چه انتظاری می شه داشت .

سرماخوردگی اون طرف نشسته بود و حتی یه بارم سرش رو بالا نکرد که ببینه این جوونک تیفوسی چی داره قرقر می کنه . همونطور سنگین و با وقار نشسته بود . انگشتا تو هم حلقه کرده و داشت تاب از گره های فرش زیر دستش وا می کرد . آخه مریضی هم انقدر تو دل برو و جذاب می شه ؟ این همه با وجنات و سکنات . الحق امراض کلاسیک یه چیز دیگه ان . حتی وبا و آبله و طاعون با این که تو اتاق کناری بودن ، نیم رخ شون هویدا بود و روشن بود پیش از شنیدن ، دل دادن به جلز و ولزای این جارچی تازه به دوران رسیده .

گفت و گفت تا حرفاش ته کشید ، اما هیجان هنوز ولش نکرده بود . خودش رو از روی این پا می انداخت روی اون یکی پا و باز از نو . عفونت ریوی که قرمز شده بود و از حرفای آنفلوآنزا نیمچه کنایه ای هم به خودش شنیده بود خم شد و یه مشت آلودگی پرت کرد سمت آنفلوآنزا . آنفلوآنزا یه هوایی گفت و پرسید چته ؟ تو چرا از جا می پری ؟

عفونت ریوی گفت بی همه چیز اینا که گفتی از وجنات و شمایلش داشت تنه به من می زد . یعنی چی تنگی نفس و فلان و بهمان . من که از دیشب تا به حال پیش سرماخوردگی اینا نشستم و از این اتاق بیرونم نرفتم . بعد رو کرد به سرما خوردگی . گفت دروغ می گم سرما . من از دیروز تا حالا جایی رفتم ؟ به کسی زنگی زدم ؟ پیغامی ، پسغامی چیزی دادم مگه ؟

سرما خوردگی یه زاویه داد به گردن و رو کرد به عفونت ریوی و از اون جا سر چرخوند سمت آنفلوآنزا . عفونت ریوی بی حرفش رو گرفت و گفت پس این بی همه چیز چی داره به هم می بافه ؟

آنفلوآنزا گفت آخه کی با تو کار داره . کی اسم تو رو آورده ؟ آقا سرما ! مگه من حرفی از عفونت زدم . فقط گفتم این غول بیابونی تو جیبش یه کارت از عفونت ریوی هم داره . گفتم سرگیجه هم داره و از منم کارت داره . بابا من خودمم که گفتم .

عفونت ریوی گفت باز داره حرف خودش می زنه . خفه شو جونور ، این قدر پشت سر این و اون حرف درنیار . مگه بزرگتر کوچیکتر سرت نمی شه .

آنفلوآنزا گفت چرا سرم نمی شه . مگه کسی تا به حال از من درستی دیده و شنیده . اینی که می گم از این قلتشمی که داره تو شهر جولان می ده و الاناست که برسه بهمون .

توی همین بگو مگو ها بودن که جیرینگ جیرینگ الواطی به گوش رسید . آنفلوآنزا بفرمایی زد و گفت خود ناکسشه . شهر رو صدای زنگ و زنگش برداشته . بزرگان دایره امراض همونطور سر به تو بودن ، الا عفونت ریوی که چشم دوخته بود به در ، پشت سر آنفلوآنزا و هر دم حیرت و وحشتش بالاتر می زد .

توی یه دقیقه دو لنگه ی در وا شدن و یه جوونکی ریزه ، با لخ لخ دمپایش افتاد تو اتاق . تیغ انداخته بود به موهای دو طرف سر و ابرو برداشته بود . یه گوشوار بزرگ از پره ی وسط بینی آویزون بود و دو تا هم از نرمی گوش . یه نگاه به دور و بر انداخت و گفت و علیک سلام . آنفلوآنزا پشت داد به دیوار و عفونت ریوی نیم خیز شد . چیزی بین هجوم و فرار بود . سرماخوردگی بی این که سر بالا کنه دست بالا آورد ، یعنی بی حرکت . عفونت ریوی نشست . جوونک گفت به ! شیخ بزرگ امراض . چه سعادتتی !  
سرماخوردگی سری بالا گرفت و چشم دوخت به هیزی توی صورت جوونک . طاعون و وبا سر کشیده بودن توی اتاق و مشام می دووندن پی حادثه قریب الوقوع .

جوونک یقه بالا داد و بُلَف زد که بنده ی کمترین ، گردآفرید تازه ی دورانم . یه دور دور خودش زد و گفت هرکی حریف این میدونه بسم ... .

سرماخوردگی نه پلک زد ، نه رگش بالا اومد و نه نبضش تندتر شد . گفت . با چشم امراض منقرض اتاق بغل رو نشون داد و گفت می شناسی ؟

جوونک عینک نداشته اش رو بالا زد . خم شد و گفت بزرگان رو به جا نمی یارم . سرماخوردگی گفت فردای تواند ، خوب نگاشون کن .

جوونک گفت چه آینه ی عبرتی شدن ، حقا خوف به دلم انداختی سرما جون . سرطان دستی به سیبیلش کشید و گفت خفه . جوونک گفت مادرشوهر .

سرطان رو زانو بلند شد . سرماخوردگی تشرش زد و نشست سر جاش . جوونک کرم ریخت که هیس ! آفرین بچه ی خوب . دو تا بزرگتر حرف می زنن که شما نباس پا برهنه بپری وسط . مگه یادت ندادن جیگر .

سرما خوردگی گفت جوونک ! اگه ارضا شدی به سلامت . جوونک یه بشکن زد . چرخه ی خودش داد و یه نگاه توی چشم حضار انداخت و زد بیرون . آنفلوآنزا گفت الفاتحه . جمع خندیدن . سرماخوردگی گفت حق با آنی یه . عمرش عمر کرم پيله است . آتیشت که تند باشه ، زودی نفس کم می یاری . این نصیحتیه که به همه ی جونا می کنم . به طاعون و وبا هم گفتم . حالا هرکی می خواد قبول کنه ، هرکی هم دوست داره سرسری بگیره . یه نگاه به سارس بندازید . جمع رو برگردوند سمت تختی که ته اتاق بغلی بود و یه جنازه ، بی حرکت روش افتاده بود . ادامه داد که مگه کم گرد و خاک کرد ، کم الدرمد قلدردم راه انداخت . الان چی ازش مونده . غیر اینه که تنش کرم انداخته ، بس که لاجون اونجا افتاده . اصن کی یادش سارس چی بود و کی بود .

سرطان گفت حالا این بی سر و پا کی بود ؟

آنفلوآنزا گفت کویید نوزده بود دیگه .

سرطان گفت ! کویید نوزده ، کویید نوزده که می گن اینه .

آنفلوآنزا گفت آره . خود ناکسشه .

عفونت ریوی رو کرد به آنفلوآنزا . گفت شما حیا کن .  
آنفلوآنزا گفت منُ سننه . من چیکاره حسن جمعم .  
عفونت ریوی گفت تو سرطان جمعی .  
سرطان گفت حیا کن . ما رو هم بدنام کردی .  
سرماخوردگی گفت پسر جان ! انقدر با راذل و اوباش ، با این بی سر و پاها نچرخ . انقدر سر به سر مردم کوچه بازار نذار . گناه دارن  
بیچاره ها . این چه وضعه حرف زدن بابا جان . یه کم سنگین باش . سر به زیر باش . متین باش . اصالت داشته باش گلم .  
آنفلوآنزا گفت چشم . رو چشم بابابزرگ .  
سرماخوردگی گفت این پسر کرونا بود ؟  
عفونت ریوی گفت آره . پسر کوچیکه اش بود .  
سرماخوردگی گفت نمی دونم چرا این کرونا همه ی بچه هاش ناخلف دراومدن .  
سرطان گفت آخه وقتی پدر با سگ و خفاش و شتر مُتر بچرخه ، می خوای بچه اش سالم در بیاد .  
سرماخوردگی گفت آره دیگه . همین می شه . ولش کنید . گور باباش . زمستون نمی شه بریم یه کم سر به سر مردم بذاریم .  
امراض توی اتاق بلند بلند خندیدن .